

دوفصلنامه ادبیات پهلوانی، دانشگاه لرستان
سال چهارم، شماره هفتم، پاییز و زمستان ۱۳۹۹ (صفحات ۱۳۸-۱۲۷)

شاهنامه انسجام‌بخش ایرانیان در عهد صفویان

محسن رستمی^۱

محمدحسن رازنهان^۲

هادی بیاتی^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۳/۱۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۲/۰۹

مقاله پژوهشی

چکیده

شاهان صفوی، نه تنها با شعر و ادب مخالفتی نداشتند؛ بلکه خود از مشوقان و حامیان شاعران بودند. سند این ادعا، شاهنامه حکیم فردوسی است که در این دوره نیز، همچنان ارزش تاریخی خود را حفظ کرده بود. در این تحقیق کوشیده‌ایم تا با استفاده از شیوه تحلیل و توصیف و با تکیه بر مطالعه منابع کتابخانه‌ای، به این پرسش پاسخ دهیم که چرا و به چه دلایلی، شاهنامه در نزد شاهان صفوی اهمیت داشته‌است؟ بر این اساس، یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که شخص شاه‌اسماعیل اول، این اثر ارجمند را در کنار مذهب شیعه، به‌عنوان دومین عامل انسجام‌بخش اقوام ایرانی در نظر گرفت؛ چرا که شاه‌اسماعیل اول و جانشینانش، اولاً خود را ایرانی؛ از نسل پادشاهان ایران باستان و جانشینان آنان می‌دانستند و شاهنامه را سند هویتی خویش قرار داده بودند؛ ثانیاً از نقش تاریخی شاهنامه در حفظ کیان ایران در طول تاریخ، در کنار مذهب شیعه، در نزد ایرانیان شیعه‌مذهب آگاه بودند؛ ثالثاً در جنگ با عثمانی‌ها و ازبک‌ها، اشعار شاهنامه را به‌عنوان عامل روحیه‌بخش سربازان ایران به کار می‌بردند. از این‌رو، در نشر و گسترش شاهنامه کوشیدند و آن را گرامی داشتند.

کلیدواژه‌ها: شاهنامه، شیعه، انسجام ملی، صفویان، شاهنامه‌خوانی.

۱. نویسنده مسؤل دانشجوی دکتری دانشگاه خوارزمی. ایمیل mohsen.rostami4417@gmail.com

۲. دانشیار دانشگاه خوارزمی تهران در رشته تاریخ ایران اسلامی

۳. دانشجوی دکترای تاریخ ایران اسلامی از دانشگاه خوارزمی تهران

۱. مقدمه

همه ملت‌ها آثار ملی و حماسی خویش را که در بر دارنده سرگذشت پدرانشان است، گرامی می‌دارند و احکام این کتب را، همچون قانون، بر خود فرض می‌دانند و در پی تحقق آرزوهای مندرج در آن کتب برمی‌خیزند و با استعانت از مفاد آن، در مقابله با بیگانگان، دست اتحاد به یکدیگر می‌دهند. از این‌روست که ما ایرانیان نیز، به شاهنامه که کارنامه خویش‌کاری‌های اجدادمان است، نگاهی ویژه داریم و می‌کوشیم تا آداب و رسوم و آیین‌های نیاکانمان را که از این رهگذر به ما رسیده است، زنده نگه‌داریم. در دوره صفوی نیز شاهنامه اهمیت ویژه‌ای پیدا کرد؛ به طوری که در این دوره، شاهنامه به‌عنوان یکی از عوامل انسجام‌بخش هویت ایرانی در نظر گرفته شد و شاهان صفوی، با بهره‌گیری از شاهنامه، کوشیدند سند هویتی خویش را به پادشاهان ایران باستان پیوند دهند. بر این اساس، آنچه این پژوهش به دنبال پاسخ به آن می‌باشد، این است که چرا و به چه دلیل شاهنامه فردوسی در دوره صفوی اهمیت ویژه‌ای پیدا کرد و شاهان صفوی، از چه طریقی از شاهنامه برای انسجام‌بخشی هویت ایرانی استفاده نمودند؟

۱-۱. پیشینه پژوهش

بی‌شک، تاکنون صدها کنگره و همایش درباره فردوسی از سوی شاهنامه‌پژوهان و علاقمندان به حکیم توس برگزار گردیده و هزاران مقاله و چندصد کتاب در این باب تألیف شده‌است که می‌تواند راهگشای ما در روشن‌ساختن نقاط تاریک مسئله پیش‌رو باشد. به‌علت دشمنی‌های متعصبان و بیگانگان مخالف فردوسی و شاهنامه و هجوم وحشیانه اقوام غیرتمدنی چون مغول، نسخ متعدد شاهنامه و کتب تألیفی دست‌اول که نزدیک به عصر فردوسی است، از بین رفته است؛ اما خوشبختانه کتب تحقیقی و مقالات متعددی از سوی ایرانیان فرهنگ‌دوست به طبع رسیده است و ما در این مختصر می‌کوشیم تا، به قدر نیاز، از آن‌ها بهره‌مند شویم. از جمله تحقیقاتی که تا حدی به ارزش تاریخی شاهنامه در نزد طبقات مختلف اجتماعی اشاره داشته است، مقاله آقای نوریان با عنوان «آفرین فردوسی» است. علاوه بر این اثر، در کتاب «بوسه بر خاک پی حیدر» از استاد ابوالحسنی‌منذر و مقاله‌ای از ایشان تحت عنوان «شاهنامه نقطه پیوند ایران، اسلام و تشیع» اشاراتی به نقش تاریخی کتاب ارجمند شاهنامه در نزدیک ساختن اقوام ایرانی به یکدیگر شده است. ولی در هیچ‌یک



از تحقیقاتی که تاکنون از سوی شاهنامه‌پژوهان صورت گرفته است، به ارزش و اهمیت واقعی شاهنامه در نزد شاهان، به‌ویژه توجه خاصی که سلاطین صفوی به این اثر داشته‌اند، پرداخته نشده است. بر این اساس، در این نوشته می‌خواهیم، به‌اجمال، ارزش و اهمیتی را که این اثر گران‌قدر برای پادشاهان صفوی داشته است، بازگو کنیم و علل توجه آنان را به این کتاب تبیین نماییم.

۲. بحث و بررسی

۲-۱. نگاهی اجمالی به پیشینه ادبیات در عصر صفوی

پیرامون ادبیات عصر صفوی و دلایل ترقی یا انحطاط آن، نظریه‌های متفاوتی ارائه شده است. راجر سیوری،^۱ از پیروان نظریه ترقی عصر صفوی، مجموعه نظریات موافق و مخالف ادوار مختلف را در کتاب ایران عصر صفوی منعکس ساخته و به بررسی و تحلیل آن پرداخته است.

درباره ادبیات دوره صفوی تا دوران اخیر، دیدگاه غالب این بود که هیچ شعر قابل توجهی در این دوره سروده نشده است. همچنین تذکره‌نویسانی چون نصرآبادی، صاحب تذکره میخانه و سیدتقی‌خان کاشانی، صاحب خلاصه‌الاشعار، در تذکره‌های خود به نقش مذهب در ادبیات عصر صفوی اشاره دارند؛ چنان‌که نصرآبادی می‌گوید که در دوره پر عظمت صفویه که بیشتر نویسندگان و منتقدان آن را عصر انحطاط ادبی می‌دانند، به‌جز تنی چند شاعر نوآوری که بتوانند از حیث صلابت و قدرت بیان در تاریخ ادبیات ایران نام و جایگاه شایسته‌ای به دست آورند، پیدا نیست. علت این امر را باید در سیاست مذهبی صفویان جستجو کرد که سیاست کلی و بیشترین تلاش خود را برای تحریک و تحریض مردم به جنگیدن با دولت عثمانی و ترویج مذهب تشیع، به‌منظور برانگیختن احساسات مردم علیه دولت سنی مذهب عثمانی به کار گرفتند و کمتر به شعر و ادب پرداختند (نصرآبادی، ۱۳۷۹: ۵-۴).

همچنین تقی‌الدین کاشانی، در خلاصه‌الاشعار، بر همین مطلب تأکید می‌کند و می‌گوید که به‌طور کلی، سختگیری‌های زیاد و تعصب‌های شدید در امور مذهبی، موجب

۱. Roger Savory.

گریز بسیاری از شخصیت‌های بارز علم و ادب و افراد مستعد و عارف‌مشرّب از ایران گردید و قشری‌گری علمای دین که به گناه کمترین لغزش حکم تکفیر صادر می‌کردند و در اعمال قدرت متکی به شاهان صفوی بودند، اختناقی به بار می‌آورد که مغزها را به فرار از کشور وادار می‌کرد (کاشانی، ۱۳۸۴: ۲۰).

سیوری در نقد این نظریه می‌پرسد که اگر شرایط در دربار شیعی صفوی، فی‌نفسه برای شعر مساعد نبود؛ پس چگونه شعرای صفوی در سه دربار شیعی تیموریان هندوستان؛ اکبرشاه، جهانگیرشاه و شاه‌جهان، پرورش یافتند؟ (سیوری، ۱۳۷۲: ۲۰۳).

در پاسخی شایسته به تذکره‌نویسان و براون و علامه قزوینی، باید سخن یان‌ریپکا^۱ را که به نظر سیوری از موافقان نظریه انحطاط ادبی در عصر صفوی به شمار می‌آید، نقل کنیم. وی در فصلی از کتاب خود، به نام تاریخ ادبیات ایران، برخلاف آنچه سیوری درباره او گمان می‌کند؛ می‌گوید: هرچند صفویان در خانه‌هایشان به زبان ترکی سخن می‌گفتند؛ اما زبان پارسی اهمیت خود را از دست نداد؛ بلکه برعکس، از آنجا که حکومت‌گران همه توان خود را در گسترش شیعه در سراسر امپراتوری و حتی فراسوی مرزهای آن به کار بردند و برای آن که کیش شیعه بتواند با کارآیی و شتاب در میان مردم پراکنده شود، مطلب‌های دینی را که تا آن زمان به تازی می‌نوشتند، به زبان فارسی هم نگاشتند (ریپکا، ۱۳۸۲: ۵۲۶-۵۲۵)؛ و این قولی درست است؛ چرا که از طرفی صفویان خود را ایرانی می‌دانستند و زبان ملت ایران فارسی دری بوده است و از طرف دیگر صفویان که در خانواده خویش به ترکی سخن می‌گفتند، چون بر مردمی حکومت می‌راندند که زبانشان زبان فارسی بود، به آن توجهی خاص نشان می‌دادند؛ چرا که لازمه حکومت بر مردم، هم‌زبانی با آن‌ها نیز هست؛ علاوه بر این، رواج مذهب شیعه که وسیله‌ای در جهت انسجام ملی در دست پادشاهان صفوی بود، نمی‌توانست مخالف رواج زبان پارسی باشد؛ بلکه می‌توان گفت این ادبیات فارسی بود که موقعیتی مناسب فراهم ساخت تا آیین تشیع در پرتو آن رواج یابد. کافی است که به‌عنوان نمونه، تنها ۱۲ بند سروده محتشم کاشانی در سوگ شهیدان کربلا را، مورد توجه قرار دهیم تا به میزان رواج و رونق تشیع در پرتو ادب فارسی آگاهی‌یابیم.

علاوه بر این، نظریات ادوارد براون در باب انحطاط ادبی عصر صفوی، فراگیر است و نه تنها مورد توجه ناقدان غربی بود؛ بلکه صاحب‌نظران ایرانی؛ چون هدایت و ملک‌الشعراى بهار

۱. Yan Ripka.



نیز بر همین عقیده بودند و تنها پس از انتشار رسالهٔ پرنفوذ یارشاطر، در سال ۱۳۵۳، با عنوان ادبیات عصر صفوی (ترقی یا انحطاط)، نظریات تند براون و دیگران مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت.

اما در دوران اخیر، دیدگاه اکثر صاحب‌نظران نسبت به ادبیات عصر صفوی، متفاوت از گذشته و مثبت است و حتی بعضی بر این عقیده هستند که سبک شعر آن دوره را، به این اعتبار که در اصفهان پدید آمده است، باید «سبک اصفهانی» نامید. به عقیدهٔ «شبللی نعمانی»، انحطاط شعر فارسی، نه در دورهٔ صفوی، بلکه در قرن هجده و بعد از سقوط امپراتوری صفوی رخ نموده است (سیوری، ۱۳۷۲: ۲۰۸-۲۰۵).

۲-۱. توجه شاهان صفوی به شاهنامه

تا قرن‌ها بعد از تسلط مسلمین بر ایران و اضمحلال شاهنشاهی ساسانی، هیچ حکومت ایرانی کاملاً مستقل را نمی‌شناسیم که بر سراسر ایران حکومت داشته باشد، تا اینکه این امر در سال‌های نخستین سدهٔ دهم هجری قمری، به همت شاه‌اسماعیل اول صفوی، با تأسیس سلسلهٔ صفویان محقق می‌شود. دودمان صفوی که چنین ادعایی داشتند، به دلایلی که بعد از این خواهیم گفت، بیش از فرمانروایان پیشین، که عمدتاً غیرایرانی بودند، به شاهنامه توجه داشتند.

رواج و گسترش انواع هنرهای وابسته به شاهنامه؛ چون شاهنامه‌خوانی و نقالی که در سایهٔ لطف و حمایت شاهان صفوی صورت گرفت و استنساخ نسخ متعدد شاهنامه توسط کاتبان در این عصر، نیز استقبال شعرای دربار از سبک و شیوهٔ حکیم توس در نظم کارنامه‌های افتخارات ممدوحانشان و در نهایت تهیهٔ نقاشی‌های دلپذیر از میدان‌های رزم و مجالس بزم شاهنامه توسط استادان هنرمند درباری، همه و همه مؤید ارزش و اهمیتی است که شاهنامه در طول دو قرن حکومت صفویان در نزد آنان داشته است.

خاندان شیخ‌صفی، نه تنها از شاعران بزرگ ایران و آثار پراچ آن‌ها حمایت می‌کردند؛ بلکه شاعران و مداحان دربار خویش را به تقلید و تتبع از آنان تشویق می‌نمودند. در این میان، سهم حکیم خردمند توس و اثر پرگهرش از همه بیشتر بود؛ مثلاً شاه‌اسماعیل شاهنامه را بسیار دوست می‌داشت؛ چنانکه جیمز داون^۱ نوشته است: وی آرزوی خود مبنی

۱. James down.

بر تشکیل حکومت واحد و یکپارچه در سراسر ایران را از شاهنامه فردوسی اخذ نموده است (داون، ۱۳۸۰، ج ۲: ۵۵۹).

گواه صادقی که نشان می‌دهد او (شاه اسماعیل اول) شاهنامه را می‌خوانده و شخصیت‌های آن را به خوبی می‌شناخته، سخن وی در معرفی خویش به‌عنوان سرسلسله دودمان صفوی است: «من فریدون کیخسرو اسکندر، مسیح و ضحاک هستم؛ مادرم فاطمه و پدرم علی، همچنین من یکی از دوازده امام هستم» (سودآور، ۱۳۸۰: ۱۴۷).

بعد از شاه اسماعیل، فرزندش شاه‌طهماسب، همین قدر و منزلت را برای شاهنامه قائل بود و بدان احترام می‌گذاشت. از همین رو، در اتمام کار ناتمام پدر، مبنی بر ساخت و تهیه یک شاهنامه مصور کوشید؛ تا اینکه پس از بیست‌سال این مهم به سرانجامی نیکو ختم‌گردید و یکی از زیباترین شاهکارهای تصویرگری جهان متولد شد. اگر به فهرست هدایایی که شاه‌طهماسب برای سلطان سلیم عثمانی فرستاده است، نگاهی بیندازیم، در میان آن‌ها شاهنامه‌های نفیس و گران‌بها با جلد‌های جواهرنشان را در کنار مجلدات قرآن شریف و فنجان‌های فیروزه و غیره می‌یابیم که حاکی از ارزشی است که شاه‌صفوی برای شاهنامه قائل بود.

شاه اسماعیل دوم نیز در ۹۸۱ هـ ق، یک کارگاه درباری در قزوین دایر کرد و بهترین نقاشانی را که در شیوه مشهد و تبریز کار می‌کردند، به آنجا فراخواند و از اشتراک مساعی این هنرمندان در سال‌های آخر سده دهم به شیوه نوین قزوین انجامید. چون این شهریار می‌خواست که اعتبار گذشته را تجدید کند، از این رو، دستور تهیه نسخه بزرگی از شاهنامه را به نگارگران داد (احتشامی هونگانی، ۱۳۷۹: ۳۰-۲۹).

اما هنر کتاب‌سازی در دوران شاه‌عباس اول به اوج خود رسید. چنان‌که نقل است: «شاه‌عباس اشعار شاهنامه را بسیار دوست می‌داشت و در مجلس او شاعران سخن‌شناس خوش‌آهنگ شاهنامه می‌خواندند. از آن جمله یکی عبدالرزاق خوش‌نویس قزوینی بود و دیگری ملا بی‌خود گنابادی که شاهنامه‌خوانی مشهور بود» (نوریان، ۱۳۸۰: ۶۴).

۱. شاهنامه انسجام‌بخش ایرانیان در عهد صفویان

از آنچه گفته شد، معلوم می‌گردد که شاهنامه در عصر صفوی مهجور نبود؛ بلکه چه در دربار و در نزد شاهان و چه در خارج از دربار و در بین مردم، جایگاه خاصی داشته و پایه اساسی شکل‌گیری و تداوم هنرهایی چون: نقالی، نقاشی، کتاب‌سازی، نسخه‌نویسی شاهنامه و



حماسه‌سرایی بوده است؛ تا جایی که کسی چون شاه‌اسماعیل آن را برنامه زندگی سیاسی خویش و خاندانش قرار می‌دهد. در دوره‌ای که به گفته بعضی، رواج مذهب شیعه، باعث عقب‌ماندگی شدید فرهنگی و ادبی شده؛ تا جایی که بدان عنوان «عصر انحطاط ادبی» داده‌اند. به‌راستی این همه لطف و عنایت به یک اثر ادبی، آن‌هم اثری کاملاً غیرمذهبی، نشانگر چیست و ریشه در کجا دارد؟ در حقیقت، پاسخ به این پرسش، مطمح نظر ما در این پژوهش است. راجر سیوری، در کتاب ایران عصر صفوی، پایه‌های قدرت خاندان صفوی را بر سه اصل استوار می‌داند: ۱- ایرانی‌بودن خاندان صفوی؛ ۲- رواج مذهب تشیع و رسمی‌کردن آن در ایران؛ ۳- تصوف صفویان (سیوری، ۱۳۷۲: ۲).

بنابراین می‌توان گفت راز توجه شاهان صفوی نسبت به اثر همیشه‌جاودان حکیم توس، در بیان نقاط مشترکی است که بین شاهنامه و دو اصل نخست، از سه اصل یادشده، وجود دارد. چنانچه رسمی‌نمودن مذهب تشیع، تنها وسیله‌ای نبود که شاه‌اسماعیل از آن در جهت ایجاد انسجام ملی سود برد؛ بلکه وی آگاهانه در کنار مذهب تشیع، از عامل دیگری نیز برای تأمین این هدف یاری جست. بی‌شک، این عامل چیزی جز سند هویت‌بخش ایرانیان؛ یعنی اثر همیشه‌جاودان حکیم خردمند توس نبود. جیمز داون می‌نویسد: «شاه‌اسماعیل برای آنکه سکنه کشورهای متعدد ایران را مبدل به ملتی واحد کند، دو وسیله را به کار برد: اول استفاده از مذهب شیعه دوازده‌امامی و دوم استفاده از شاهنامه» (داون، ۱۳۸۰: ج ۲: ۲۲۳).

در این ارتباط احتشامی هونه‌گانی چنین می‌نویسد: «سرخ‌کلاهان نخستین سلسله‌ای بودند که قدرت مرکزی تشیع را در ایران پدید آوردند؛ اما با همه تلاشی که برای اعتلای این فرهنگ داشتند و با آنکه در جهت ترویج آن می‌کوشیدند و از ایثار و بخشش و به زر و سیم کشیدن شاعران و هنرمندان شیعی دریغ نمی‌کردند، به فرهنگ ملی هم اقبال تمام نشان می‌دادند. در این میان، شاهنامه فردوسی، برتر از هر دیوان و دفتری، مطمح نظر بود» (احتشامی هونه‌گانی، ۱۳۷۹: ۲۶).

در اینجا این سؤال به ذهن می‌رسد که وقتی شاه‌اسماعیل در صدد برآمد که عامل دیگری را در کنار مذهب، مؤید وحدت ایرانیان بکند، چرا از آثار شاعران دیگر استفاده نکرد؟ مگر نه آن است که در آغاز سده دهم که شاه‌اسماعیل قیام کرد، معروفترین شاعران در نزد مردم نواحی مختلف ایران، حافظ و سعدی بودند؟ در پاسخ به این پرسش، بیان چند نکته ضروری و مفید فایده است:

۱- شاید شاه‌اسماعیل اول در آثاری چون آثار سعدی و حافظ چیزی نیافت که از لحاظ تأکید انسجام ملی ایران، به‌اندازه شاهنامه مؤثر باشد؛ درحالی‌که، چنانکه گفتیم، شاه‌اسماعیل خود پیش از این شاهنامه را خوانده بود و از طریق آن، عظمت و شکوه ایران باستان را دریافته بود. اصولاً اندیشه خویش مبنی بر ساختن ایرانی بزرگ و یکپارچه را از این کتاب سترگ به ودیعت گرفته بود؛ بنابراین آن را برنامه زندگی سیاسی خویش قرار داد.

۲- آفریننده این اثر شگفت‌جهانی، یعنی شاهنامه، خود بنا بر تحقیقات قریب به‌اتفاق شاهنامه‌پژوهان، شیعه‌مذهب بود و قربانی آیینی بود که سرخ‌کلاهان رسماً به‌عنوان یگانه مذهب کشور خویش تبلیغ می‌کردند. چنان‌که حکیم توس، قرن‌ها پیش از صفویان، در مبارزه فرهنگی خود با سیاست نژادی خلفای عباسی که غیرعرب را تحقیر می‌کردند، در کنار دیگر همسنگران شعوبی خویش که غالباً شیعه‌مذهب و ایرانی بودند، سرایش حماسه بزرگی را در پیش گرفت که در آن، ضمن بیان ارادت و پیروی خویش از خاندان پاک علی‌بن‌ابی‌طالب (ع)، خویش‌کاری‌های نیاکان ایرانی خویش را نیز برشمرد و آنان را برتر از همه اقوام، چه ترک و چه تازی، دانست و از آنجا که اتهام وی نیز، به قول صاحب چهارمقاله، رفض (شیعه‌گری) در حقیقت هم همین امر بود که به‌موجب خشم و کین محمود ترک‌نژاد سنی مذهب نسبت به وی شد؛ تا جایی که کمر به قتل او بست (نظامی عروضی، ۱۳۶۹: ۷۸؛ دادبه، ۱۳۸۲: ۱۱۲).

۳- شاهنامه نقطه پیوند ایران و اسلام و تشیع در طول تاریخ بوده است. ابوالحسنی منذر، به نقل از استاد شهید مطهری، می‌گوید: «به‌درستی، علت گرایش ایرانیان به اسلام، همان علت گرایش آنان به تشیع است؛ تکاپوی دستیابی به گوهر معنویت و عدالت قرآن که بساط خلفا از آن خالی بود و تنها در خانه گلین علی و فاطمه و فرزندان آنان یافت می‌شد و بس» (ابوالحسنی منذر، ۱۳۸۶: ۱).

سومین جنبه اهمیت شاهنامه در نزد شاهان صفوی زمانی آشکار می‌شود که آن را در ارتباط با سیاست خارجی صفویان مورد بررسی قرار دهیم. ریشه جنگ‌های ایرانیان و تورانیان، مطابق با روایت شاهنامه، به زمانی برمی‌گردد که فریدون سرزمین‌های تحت تسلط خود را بین سه فرزندش؛ سلم، تور و ایرج تقسیم کرد؛ ایران را به فرزند کهنترش ایرج بخشید؛ بخش غربی را به سلم و بخش شرقی را به تور که توران نام گرفت، داد.

سلم و تور بر برادر کهنتر خود رشک برده، او را کشتند. کشمکش ایران با همسایگان، از آن هنگام و به بهانه کین‌خواهی از خون ایرج آغاز شد. بسیاری از داستان‌های شاهنامه،



منعکس‌کننده درگیری‌های تاریخی بر سر تصرف سرزمین‌هاست و ظهور عثمانی‌ها که خود را از نوادگان تورانیان می‌دانستند، در واقع، تداوم‌بخش جنگ ایران و توران و البته این بار از سوی غرب بود. در پی هم‌زبانی صفویه با ترکان عثمانی؛ ولی به دلیل تمایز فرهنگی و مذهبی، نخستین شاه صفوی، نه تنها مذهب شیعه را به‌عنوان ایدئولوژی دولتی و شاخص هویت معنوی ایرانی اعلام کرد؛ بلکه عنوان شاهی را در تمایز با سلطان عثمانی، بعد از چند قرن، بار دیگر زیور نام خود ساخت و حتی نام پسران خویش؛ طهماسب‌میرزا، بهرام‌میرزا و سام‌میرزا را از شخصیت‌های اسطوره‌ای و تاریخی ایران باستان برگرفت و شاهنامه‌نویسی و شاهنامه‌خوانی را ترویج بخشید (شیخ خاوندی، ۱۳۷۹: ۱۰).

آورده‌اند زمانی که شاه‌اسماعیل سربازان خود را وادار به تمرین جنگی می‌نمود، خود نیز در تمرین سربازان شرکت می‌کرد و مانند آنان شمشیر می‌زد و زوبین و تیر پرتاب می‌نمود. جزوه‌های شاهنامه فردوسی که از طریق علی فتاح‌قره و همکاران او نوشته می‌شد، شاه خوانندگان خوش‌صدا را وامی‌داشت که شب‌ها برای آن دسته از سربازانش که زبان فارسی را می‌دانستند، بخواند و چون سربازان ترک‌زبان چیزی از شاهنامه نمی‌فهمیدند، شاه اسماعیل در صدد برآمد که برخی از داستان‌ها را به زبان ترکی بسراید. از این‌رو، افرادی را بدین کار واداشت. هدف او از شاهنامه‌خوانی، ترغیب و تهییج سپاهیان به پیشروی و پیروزی بر دشمنان دین و دولت بود. نقل است که در بعضی مواقع، میدان جنگ تبدیل به میدان حماسه‌خوانی شاهنامه‌خوانان می‌شد و بیشتر قزلباشان، همراه شاه‌اسماعیل شاهنامه را تکرار می‌کردند؛ مثلاً: در جنگ چالدران، برای تهییج سپاهیان، از شاهنامه قسمت مهم و اصلی نبرد ایرانیان و تورانیان انتخاب شده بود که بی‌شک، دلیل این انتخاب، ترک‌بودن عثمانی‌ها نیز بود (داون، ۱۳۸۰: ج ۱: ۱۶۴-۱۶۳؛ یوسف‌جمالی، ۱۳۷۶: ۶۸).

یکی از سرداران لشکر شاه‌اسماعیل در جنگ چالدران، شخصی به نام خان‌محمد استاجلو بود که از شاهنامه‌خوانان معروف در این نبرد نیز محسوب می‌شد. رجزخوانی او با اشعار شاهنامه در این پیکار، به سربازان ایران روحیه دوچندان می‌بخشید. چنان‌که جون بارک^۱ شرح می‌دهد که خان‌محمد استاجلو، فرمانده جناح شمالی در وسط غوغای جنگ و نعره جنگ‌آوران و چکاچاک شمشیرها و فروآمدن گرزها و پرتاب تیرها، اشعار شاهنامه شاعر

۱. Joon bark.

حماسی ایران را برای تهییج سربازان خود می‌خواند. در آن موقع، فرمانده جناح شمالی ایرانیان، از زبان رستم؛ پهلوان مشهور شاهنامه، چنین می‌خواند:

کنون من اگر جمله هامون کنم وگر آب جیحون پر از خون کنم
نبیند دو چشمم به جز گرد رزم حرام است بر جان من جام بزم

عده‌ای از افسران و سربازان که اشعار رزمی فردوسی را می‌شناختند و از حفظ داشتند، آن اشعار را تکرار می‌کردند» (جون بارک، ۱۳۶۵: ۳۰۱).

علاوه بر سه دلیل اصلی که برشمردیم، باید از استقبال مردم از شاهنامه به‌عنوان سند هویت ملی آن‌ها سخن گفت. در نظر آن‌ها، شاهنامه کارنامه نیاکان ایرانی‌شان بود و یادآور عظمت و شکوه سرزمین باستانی‌شان. گواه این استقبال پرشور و توجه بی‌نظیر، گسترش هنرهای مرتبط با شاهنامه؛ چون شاهنامه‌خوانی و نقالی در بین مردم و نیز تقلید شعرای درباری در سرودن منظومه‌های حماسی، به شیوه شاهنامه فردوسی و انتشار نسخ خطی مصور از شاهنامه در این عصر است و اگر این استقبال از سوی مردم نبود، نه شاه‌اسماعیل در اجرای طرح خویش، مبنی بر قرار دادن شاهنامه به‌عنوان عاملی در جهت انسجام ملی، توفیق می‌یافت و نه این‌همه هنر که از آن یاد شد، پا می‌گرفت.

۳. نتیجه‌گیری

از آنچه گفتیم چنین دریافت می‌شود که شاهنامه در دوره صفوی اهمیت زیادی یافت و به‌عنوان یکی از عوامل انسجام‌بخش ایرانیان در این دوره به کار رفت؛ به‌طوری‌که رواج و گسترش انواع هنرهای وابسته به شاهنامه؛ چون شاهنامه‌خوانی و نقالی که در سایه لطف و حمایت شاهان صفوی صورت گرفت و استنساخ نسخ متعدد شاهنامه توسط کاتبان در این عصر، نیز استقبال شعرای دربار از سبک و شیوه حکیم توس در نظم کارنامه‌های افتخارات ممدوحانشان و درنهایت، تهیه نقاشی‌های دلپذیر از میدان‌های رزم و مجالس بزم شاهنامه، توسط استادان هنرمند درباری، همه و همه مؤید ارزش و اهمیتی است که شاهنامه در طول دو قرن حکومت صفویان در نزد آنان داشته است.

علاوه بر این، بعد از شاه‌اسماعیل اول، فرزندش شاه‌طهماسب، همین قدر و منزلت را برای شاهنامه قائل بود و بدان احترام می‌گذاشت. از همین‌رو، در اتمام کار ناتمام پدر، مبنی بر ساخت و تهیه یک شاهنامه مصور کوشید. علاوه بر این، شاه‌عباس اول نیز اشعار شاهنامه



را بسیار دوست می‌داشت و در مجلس او شاعران سخن‌شناس خوش‌آواز شاهنامه می‌خواندند.

بنابراین دلایل توجه شاهان صفوی به شاهنامه را چنین می‌توان بیان کرد: اولاً آن را سند هویتی خویش و کارنامه نیاکان خویش می‌دانستند؛ ثانیاً پی برده بودند که به دلیل برانگیختن تعصب ملی ایرانیان، این اثر می‌تواند عامل مهمی در کنار مذهب شیعه در جهت تحکیم انسجام ملی ایرانیان باشد؛ ثالثاً این اثر می‌تواند مشوق جنگجویان ایرانی در میدان‌های نبرد با دشمنان دین و دولت باشد.

منابع

- ابوالحسنی منظر، علی. (۱۳۸۶)، «شاهنامه، نقطه پیوند ایران، اسلام و تشیع»، سایت مقالات فارسی، (دسترسی ۲۰ اسفند ۱۳۹۵)، ص ۷. www.Persianfile.Ir
- ابوالحسنی منظر، علی. (۱۳۸۷)، بوسه بر خاک پی حیدر، تهران: عبرت.
- احتشامی هونگانی، خسرو. (۱۳۷۹)، «راز هدیه شهریان صفوی، شاهنامه فردوسی»، فصلنامه پژوهشی، فرهنگی، هنری فرهنگ اصفهان، شماره ۱۶، سال ششم، صص ۳۲-۲۶.
- دادبه، اصغر. (۱۳۸۲)، «ناصر خسرو و حکایت ایران‌گرایی»، نامه پارسی، شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی سال ۸، شماره ۲، ص ۱۲.
- اردبیلی، ابن‌بزاز. (۱۳۷۳)، صفة‌الصفاء، (در ترجمه احوال و اقوال و کرامات شیخ صفی‌الدین اسحاق اردبیلی)، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، اردبیل: هیئت اردبیل‌شناسی و دانشگاه آزاد اسلامی اردبیل.
- براون، ادوارد. (۱۳۷۵)، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه بهرام مقدادی، جلد دوم، چاپ چهارم، تهران: مروارید.
- ترکمان، اسکندربیگ. (۱۳۸۲)، عالم‌آرای عباسی، زیر نظر ایرج افشار، جلد اول، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.
- جونبارک، اشتمنس. (۱۳۶۵)، شاه جنگ ایرانیان در چالدران و یونان، ترجمه ذبیح‌الله منصوری، تهران: زرین.
- داون، جیمز. (۱۳۸۰)، عارف دیهیم‌دار (شرح زندگانی شاه‌اسماعیل اول)، ترجمه ذبیح‌الله منصوری، جلد اول و دوم، چاپ سیزدهم، تهران: سریر.
- ریپکا، یان. (۱۳۸۲)، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه ابوالقاسم لری، تهران: سخن.

- سودآور، ابوالعلا. (۱۳۸۰)، هنر دربارهای ایران، ترجمه ناهید محمدشمیرانی، چاپ اول، تهران: رنگین کمان.
- سیوری، راجرز. (۱۳۷۲)، ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز اسدی، تهران: قطره.
- شیخ خاوندی، داور. (۱۳۷۹)، تکوین و تنفیذ هویت ایرانی، تهران: باز.
- قزوینی، یحیی بن عبداللطیف الحسینی. (۱۳۱۵)، لبّ التواریخ، تهران: یمینی.
- کاشانی، تقی‌الدین. (۱۳۸۴)، خلاصه‌الاشعار و زبدة‌الافکار (بخش کاشان)، تهران: مرکز.
- کسروی، احمد. (۱۳۷۹)، شیخ صفی و تبار او، تهران: امیرکبیر.
- نصرآبادی، محمدطاهر. (۱۳۷۹)، تذکره نصرآبادی، یزد: دانشگاه یزد.
- نظامی عروضی سمرقندی، احمدبن عمر. (۱۳۶۹)، چهارمقاله، به‌اهتمام محمد معین، چاپ دهم، تهران: امیرکبیر.
- نوریان، مهدی. (بی‌تا)، «آفرین فردوسی»، فصلنامه هستی (ویژه ایران و فردوسی)، شماره ۱، ص ۶۴.
- یوسف جمالی، محمدکریم. (۱۳۷۶)، زندگی شاه‌اسماعیل اول، با نگرشی بر خصوصیات جسمی و روحی او، قم: محتشم.